



نه نه من غریبم های لیبرالی!



فواد عبداللہی

بود، به خوبی نشان داد که آن اتهام ها بی اساس نبوده است. ارتجاع رادیکال که پیشتر خود را به نیروهای دیگر می چسباند و از نردبان این و آن بالا می رفت، به ناگاه با جذب چند نفری نیروهای زیر دیپلم، مشکوک و غیر دانشجو، بر طبل توخالی رادیکالیسم چپ کوبید و تثبیت رادیکالیسم چپ را در بوق و کرنا کرد. ما نیز این حادثه را به فال نیک می گیریم.

آدم اگر ذره ای شهامت داشته باشد باید رو در روی مردم شکست و پیروزی اش را تعریف کند. شگفتا که در تمام نه نه من غریبم های این آقایان حتی یک سطر راجع به این مسئله پیدا نمی کنید. در عوض بسیار صریح و روشن و از تریبون های مختلف خود را هنوز صاحب اختیار سرنوشت مردم و صاحبان مشروع قدرت می نامند. چه نیرویی، چه عاملی و چه نیازی افسار این جماعت را اینچنین علیه چپ و آزادیخواهی در دانشگاه رها کرده است؟ تو گویی کمپ راست آزمون دردناکی برای پذیرش اینها به محفلشان گذاشته است! ص ۴

اکنون با گذشت یکماه و اندی از اعتراضات و اکسیونهای ۱۶ آذر که چپ مهر خود را به آن زد لیبرالهای وطنی و قومی های از قلاده گریخته هجوم بی شرمانه خود را علیه "آزادی و برابری" علیه چپها در دانشگاه آغاز کرده اند. نمونه تیپیک این اشخاص که بحق عیار "دموکراسی" خواهی شان ترکیده است آقای احمد عشقیار است. ایشان در نوشته ای بعد از اکسیونهای ۱۶ آذر امسال تحت عنوان "از پشت خنجر میزنند" درفشانی های زیادی نثار چپ کرده اند. ایشان می فرمایند: حال مرز میان کسانی که به دموکراسی "ایمان" دارند، با کسانی که آبخورشان ارتجاعی ترین تفکرات توتالیتاریستی است و تنها خود را دموکرات جا می زند، بیش از پیش روشن شده است. چپ رادیکال (ارتجاع رادیکال) ، که پیشتر از سوی فعالین دانشجویی لیبرال به عدم تقید به دموکراسی، حقوق بشر و اخلاق سیاسی متهم شده

یک هفته فرصت برای نجات جان یک انسان!



نماینده دادستانی قتل را عمدی دانست و خواهان قصاص نازنین شد. اما در اثر فشارهای وکلای نازنین، دادگاه یک فرصت دیگر به وکلای نازنین داده است. طبق تصمیم دادگاه قرار است جهت پاسخ به آخرین اتهامات دادستانی بر علیه نازنین، وکلای نازنین لایحه مجزایی را تا پایان هفته آینده تهیه و به دادگاه ارائه دهند و سپس رای نهایی دادگاه صادر خواهد شد. یعنی فقط یک هفته دیگر فرصت است تا کاری برای نازنین کرد.

براستی به این قانون و احکامی که هنوز در قرن ۲۱ بر پایه اعدام و قصاص و خونخواهی آن هم بسیار حق بجانب و "قانونی" توسط دولت به اجرا در می آیند چه باید گفت؟! چه باید گفت به آن فرهنگ عشیرتی، عقبمانده و غیر قابل پذیرش که اجرای عدالت را در مراجعه به دولت به عنوان یک آدمکش مجازی

ارتجاع، ارتجاع میزاید. در نتیجه ناسیونالیسم از زاویه انسانی و کمونیستی فاقد هر جنبه محترم و مثبتی است. تبلیغات ما و افشاگری ما در این رابطه باید کل انواع ناسیونالیسم را هدف قرار دهد و به طبقه کارگر و به جامعه بشناساند.

پاسخ به یک سوال از کورش مدرسی لیبر حزب ص ۳

چپ یا راست، انتخاب دیگری نیست!



عباس رضایی

مدتی است که بحث های مفصلی حول حوش اعتراضات ۱۶ آذر در جریان است. چنین به نظر می رسد که بعد از پایان تب و تاب اکسیون های ۱۶ آذر و تأثیرات هژمونی چپ در دانشگاه بر این اعتراضات، جریان راست اپوزیسیون درون دانشگاه را بر آن داشت تا خواسته یا ناخواسته در مقابل قدرت گیری روز افزون چپ در دانشگاه، در کنار نیروی های سرکوبگر حکومت قرار گیرند و تا انتجا پیش رفت که تعدادی از رفقای چپ در دانشگاه با استناد بر این نقد، نوشته های در باب زود هنگام بودن رودروی چپ و راست در دانشگاه نوشتند و سعی در متحد کردن چپ و راست در دانشگاه علیه حاکمیت موجود نمودند. اما این اولین بار نیست که راست جامعه در مقابل قدرت گیری چپ، متحد و یک پارچه می شود. تاریخ در زمان قدرت گیری کمونارها در پاریس گواه این واقعیت است. ص ۲

زنده باد آزادی! زنده باد برابری!

از آن زمان تا کنون بارها این اتفاق افتاده است که راست به ظاهر مترقی در مقابل قدرت گیری چپ در کنار مرتجعترین نیروها ایستاده است. این اپوزسیون راست که بعد از شکست اصلاحات در جمهوری اسلامی در کنار امریکا و دیگر متحدانش در اپوزسیون خارج کشور ایستاده و اکنون سرنگونی طلب شده است، هم از این قاعده پیروی می کند. چپ در این شرایط باید از استراتژی اتحاد های مقطعی و اکیسونی برای نیرو گرفتن از جناح مخالف و اکثریتی که هنوز انتخاب نکرده است، استفاده کند، که این بحث دیگری است که در نوشته های ما، قبل از ۱۶ آذر در مورد اتحاد عمل، به تفسیر توضیح داده شده است. اکیسیون های ۱۶ آذر امسال نمونه بارز و جالب استفاده چپ از این نوع اتحاد ها بود. جریان راست (لیبرالها) که اکنون ماهیت واقعی خود را با مخبر شدن برای جمهوری اسلامی و لو دادن فعالان چپ به وضوح به نمایش گذاشته است، نشان داد که ظرفیت این را دارد که در صورت به قدرت رسیدن چپ در کنار مرتجع ترین جریانات درون حکومتی قرار گیرد. این جریان بدون شک بخشی از دشمنان ما و عوامل سناریو سیاهی هستند که پله به پله در حال پیاده کردن آن هستند. پس رودر رو شدن با این جریان مرتجع زود نیست و مبارزه با این جریان، مبارزه با بخشی از راست در این جامعه است که دشمنی تاریخی با کمونیسم دارد.

جریان راست در دانشگاه و حتی در جامعه برای قدرت گیری احتیاجی به میدان آوردن توده های مردمی ندارد. بلکه اکیسیونهای آن برای جلب حمایت غرب است! که بدین صورت به حامیان خود در غرب نشان دهد که می تواند انترناتیو جمهوری اسلامی باشد.

سوال اینجا است که آیا اکنون چپ در جامعه ایران قدرت ورود به این جنگ را دارد؟ جواب این سوال این است که چپ خواسته یا ناخواسته وارد این جنگ شده است، نه در جامعه ایران بلکه در همه جوامع به شیوه های متفاوت وارد این کارزار شده است. این جنگ طبقاتی که سالیان سال است چپ ها شکست خورده های آن بودند، دوباره اوج گرفته است و اکنون ما در جامعه ایران بنا به دلایل مختلف توان پیروزی در آن را داریم. وجود شکافهای عمیق طبقاتی، تجربه، چپ سرکوب شده در انقلاب ۵۷ به میدان آمدن هر چند محدود طبقه کارگر را اگر در یک حزب سازمانده و رادیکال جمع کنیم، گرفتن قدرت سیاسی توسط چپ در جامعه ایران امری امکان پذیر و شدنی است. اما نقطه ضعف این چپ، تحزب گریزی در میان فعالان اجتماعی و سیاسی آن بواسطه تبلیغات سالیان سال سرمایه داری در مورد حزبیت و خفقان موجود است. باید این ضعف را شناخت، نقد کرد و پشت سر گذاشت. ضعف دیگر این چپ وجود تئوری نا آگاه بودن طبقه کارگر است و منتظر اکثریت

شدن و آگاه شدن طبقه ماندن. تحلیلی که از این نوع گرایش داده می شود دوباره انتظار کشیدن است. غافل از اینکه، این قدرت سیاسی است که اکثریت را همراه می کند و همین دست بردن به قدرت است که با پشتیبانی از طبقه کارگر می تواند آن را سازمان دهد. گرفتن قدرت سیاسی و امتداد آن تا انقلاب سوسیالیستی وظیفه حزب پیشرو و کمونیست است، که از ادبیات این چپ که ظاهرا هم بسیار کارگری است، حذف شده است. از این نباید غافل شد که این چپ بی آزار! همیشه به گروه فشار جریانات اصلاح طلب برای فشار به جناح رقیب تبدیل شده است و خواسته یا ناخواسته به توپ بازی جریانات حاکم تبدیل گردیده است. این گرایش در چپ بسیار خطرناک است و باید یک بار برای همیشه از آن عبور کرد.

چپ در اقلیت چگونه می تواند قدرت سیاسی را صاحب شود؟ در حقیقت چه باید کرد؟ من به نوبه خود به این سوال تا حدی که در حوصله این نوشته باشد جواب خواهم داد. در جامعه ای که یک اکثریت بالا، ناراضی (اما منفعل) از حکومت وجود دارد، کسانی که در حال حکومت کردن هستند در اقلیتی ناچیز در جامعه قرار دارند که بواسطه داشتن قدرت سیاسی و ارگانهای سرکوب بر این جامعه حکومت می کنند. راه حل غلبه بر چنین حکومتی به

میدان آوردن کل قشر ناراضی و منفعل در جامعه نیست! این امر به خودی خود بد نیست، خیلی هم خوب است! مسئله غیر ممکن بودن آن است. تنها در شرایطی می توان این توده های عظیم ناراضی از حکومت را برای سرنگونی حکومت به خیابان کشاند که یک انترناتیو قوی وجود داشته باشد که مردم بتوانند باور کنند که می توان قدرت را در دست گرفت و آن را نگه داشت.

پس راحل، گرفتن قدرت و یا دست بردن به قدرت توسط قشر پیشرو در این جامعه است. این قشر پیشرو باید متشکل شود و اهرمهای دست بردن به قدرت در جامعه را در اختیار گیرد. این یعنی تشکیل یک حزب انقلابی پیشرو که جسارت و توان حرکت برای گرفتن قدرت سیاسی را دارد. چنین حزبی به نظر من وجود دارد و باید به آن پیوست. تشخیص این امر برای فعالان و پیشروان جنبش دانشجویی می تواند فعالان عرصه های مختلف دیگر را به این سو سوق دهد. فراموش نکنیم که ما تا ابد وقت نداریم و از این فرصت پیش آمده باید حداکثر استفاده را کرد. سوال بعد چه باید کرد این چپ در صورت بوجود آمدن یک تحول سریع و فروپاشی حکومت و در پی آن جامعه توسط یک نیروی خارجی است!

اپوزسیون راست خارج از کشور در چنین شرایطی که خواست آنها هم هست، به روشنی روز تکلیفش روشن است. چرا که تنها انترناتیو موجود این سناریو سیاه برای نیروهای حمله کننده به ایران هستند و ترجیح می دهند به هر قیمتی شده حتی با عراقیزه کردن ایران، این امر صورت پذیرد.

چپ در چنین شرایطی برای اینکه دوباره به جوخه های اعدام سپرده نشود، احتیاج به یک بازوی مسلح دارد که از دست آوردهای نیروهای رادیکال در جامعه حمایت کند. راه دیگری نیست در چنین شرایطی نه می شود شورا درست کرد و نه فرمان مجمع عمومی داد. عراق نمونه خوبی است که میشود شکست هر نوع مبارزه مدنی در آن را دید و پاسخ هر نوع مبارزه مدنی را با انفجارات و کشتار مشاهده کرد.

گارد آزادی تنها انترناتیو ممکن در حال حاضر برای چپ است که باید تقویت شود و واحد های آن را هم اکنون تشکیل داد. تنها نیروی مسلح کنونی است که می تواند در چنین شرایطی از دست آوردهای طبقه کارگر و پیشروان عرصه های اجتماعی محافظت کند.

اساسا تحول در آینده ایران در این دو سناریو خلاصه می شود. راست بی امید در اپوزسیون چشم براه بمبهای انقلابی امریکا و دست به دست شدن قدرت در بالا است و چپ در فکر گرفتن قدرت سیاسی در این کشور قبل از فروپاشی جامعه است. در هر دو شرایط ما مجبورا باید متحزب شویم را دیگری برای نجات این جامعه وجود ندارد.

مرگ بر جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!



این‌ها همان نقدي است که بالاتر توضیح دادم. اما حساب اینها از کارتزنج و بن لادن یا ناسیونالیست‌های کرد عراق جدا است. آنها به عکس ماندلا یا کاسترو برای مردم سیه روزی به بار آوردند.

ماندلا آفریقای جنوبی را از خطر تبدیل شدن به یک عراق نجات داد. طبقه کارگر در آفریقای جنوبی به شدت استثمار می‌شود، دولت آفریقای جنوبی دولت سرمایه داری است که حتی خطر ایدز را انکار می‌کند. اما آفریقای جنوبی با عراق و رواندا فرق دارد. برای طبقه کارگر و برای هر انسانی این فرق مهم است و هر حزب سیاسی جدي باید این تفاوت را ببیند. بحث بر سر امتیاز دادن به یکی نیست بحث بر سر دیدن خطر اضافی دیگری است.

ناسیونالیسم در ایران هم درست همین موقعیت را دارد. در ایران ما جنبش ناسیونالیسم ایرانی را داشته ایم که مهمترین نمایندگان آن سلطنت پهلوی‌ها همینطور مصدق و جبهه ملی بوده‌اند. در بعد محلی جنبش ملی در بطور واقعی تنها در کردستان ریشه گرفت. دلایل این را جایی دیگر توضیح داده ایم اما به عنوان یک مشاهده این را می‌شود دید. بحث بر سر ستم ملی نیست. ستم ملی در جاهای دیگر ایران هم هست.

مطلق انسان، بدون هیچ یک از این ویژه گی‌ها و تعلقات، قرار ندهد، کسی که مدافع حق مساوی همه انسان‌ها در برخورداری از نعمات مادی و معنوی موجود در جهان نباشد، طرفدار و مدافع یک نوع انسان در مقابل یک نوع دیگر خواهد شد. طرفداری از تبعیض در میان انسان‌ها در دسترسی به نعمات زندگی بر همین مبنا است. اساس جامعه طبقاتی و

ناسیونالیسم یکی از مهمترین ابزارهای بورژوازی برای حفاظت از خود در مقابل کارگر "ناسیون" و به کار گرفتن این کارگر برای تقسیم ثروت جامعه به نفع بورژوازی ملی است. بورژوازی برای حفاظت از خود، برای توجیه عشقی که کارگر و زحمتکش باید به او داشته باشند هویت ملی مشترک، عشق کارگر به سرمایه و سرمایه دار خودی و نفرت کارگر خودی از کارگر ملت مقابل را شکل می‌دهد.

امروز سرمایه داری بر اساس تقسیم بندی کردن انسان‌ها به طبقات مختلف و تقسیم حق و حقوق آنها بر همین مبنا است. کارگر و سرمایه دار دو انسان مختلف هستند با حقوق مختلف. ناسیونالیسم یکی از مهمترین ابزارهای بورژوازی برای حفاظت از خود در مقابل کارگر "ناسیون" و به کار گرفتن این کارگر برای تقسیم ثروت جامعه به نفع بورژوازی ملی است. بورژوازی برای حفاظت از خود، برای توجیه عشقی که

اما قطعاً کم تر هم نه از عمو زاده های کرد و ترک و عرب و... خود خطرناک هستند.

به نظر می‌رسد با عملکرد این نوع ناسیونالیسم که مرزهای ایران پر گهرش را حتی به قیمت کشتن میلیون‌ها انسان می‌خواهد حفظ کند بسیار برای آینده جامعه ما خطرناک است! در ضمن این نیروها از پشتیبانی امپریالیسم و سرمایه داری جهانی نیز برخوردارند! همچنین عملکرد ناسیونالیست‌های ایرانی و فارس همچون بنزینی است که بر روی آتش قوم‌گرایی دیگران ریخته می‌شود! به نظر می‌آید خطر اینان هم دست کم نگرفت!

آیا به نظر شما این مسئله که در تعرضات و افشاگری‌های حزب شما و مشخصاً شخص شما کم تر به اینان پرداخته می‌شود کوچک شمردن این خطر نیست؟

با آرزوی موفقیت برای شما
امضا محفوظ

کورس مدرسی: دوست بسیار گرامی! نظر مثبت شما به حزب ما باعث خوشحالی است و از لطف تان ممنون هستم.

در مورد مسئله ناسیونالیسم و قوم پرستی باید این مسئله را در دو سطح نگاه کرد:

اول اینکه ناسیونالیسم از هر نوع آن یک جریان ضد ارزش‌های انسانی و لذا ضد کمونیسم مارکس است. کسی که مبنای هویت و لذا حق انسان‌ها را قومیت، نژاد، جنسیت، جغرافیا، تاریخ و یا هر چیز دیگری جز ارزش بی‌ایمانی و اگر و

سوال: من بیشتر مطالب رفیق منصور حکمت را خوانده‌ام تا حد زیادی هم با مسائل مربوط به حزب حکمتیست و کلاً جنبش کمونیست کارگری آشنایی دارم! به نظرم حزب شما یک حزب چپ انقلابی و انسانی است که در شرایط حاضر کلاً در خاورمیانه می‌تواند روزنه‌ای امیدوارانه باشد برای آزادی و برابری انسان‌ها!

با این مقدمه کوتاه می‌خواستم نظر شما را به یک نکته کوتاه جلب کنم و امیدوارم که این سوال من را در صورت امکان پاسخ بگویید: یکی از عمده ترین مسائل و موضع گیری‌های حزب حکمتیست و مشخصاً شخص شما

در مبارزه و افشا جریانات قوم‌گرا و ناسیونالیسم افراطی هست! به نظر من هم در این شرایط این یک سیاست درست و انسانی است! اما مسئله این جاست که در این میان من گمان می‌کنم مرزهای یک جریان مارکسیست-لنینیست که یکی از پایه‌هایش بر اصل انسانی‌انترناسیونالیسم استوار است با جریانات ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی و پان ایرانیست‌ها چندان آشکار نیست!

البته من به شخصه می‌دانم و مطمئن هستم که جریان شما مرزهای جدي با این مرتجعان دارد اما فکر می‌کنم شما خطر آنرا را کمتر از ناسیونالیست‌های کرد و ترک و عرب و... می‌بینید!

اما به نظر من که از نزدیک در داخل کشور با این مسائل درگیر هستم نیروهای ناسیونالیسم ایرانی و پان ایرانیست‌ها اگر نه بیشتر

ستم ملی یکی از انواع ستم هائی است که وجود دارد و غالباً از سایر ستم ها کم ستم تر است. مثلاً در قیاس با ستم بر زنان یا ستم بر طبقه کارگر یا ستم بر کودکان، ستم ملی بسیار ملایم است. مسئله این است که در شرایط خاصی به همت ناسیونالیست ها مسئله ملی عروج میکند و جنبش ملی شکل میگیرد. پاسخ ستم ملی البته جنبش ملی نیست، همانطور که پاسخ ستم بر زن این نیست که باید کشور را مردانه - زنانه کرد. جنبش ملی یک پاسخ است و غلط ترین پاسخ جائی که مستقل از خواست ما مسئله ملی عروج کرده و جنبش ملی راه افتاده است ما باید برای این مسئله راه حل ی را جلو بگذاریم. این راه حل همان است که در برنامه ما آمده است. رفتارندم برای تصمیم در مورد ماندن با بقیه مردم ایران بعنوان شهروندان متساوی الحقوق و یا جدائی. اما امروز ما در جهان با صورت مسئله جدیدی روبرو هستیم. مسئله ای که ما تحت عنوان سناریو سیاه و سناریو سفید در سرنگونی جمهوری اسلامی از آن یاد کرده ایم. برای بخش مهمی از اپوزیسیون، هم ما و هم برای بورژوازی، مبارزه سیاسی، قیام، انقلاب یا کودتا، مسیری است که در ابتدای آن جامعه، نظام و دولت معینی هست و در آخر آن هم جامعه، نظام و دولت دیگری قرار دارد. برای ما اول این مسیر جمهوری اسلامی است و سر بعدی این خط جمهوری سوسیالیستی. برای بخش مهمی از بورژوازی سر بعدی نظام سلطنتی یا پارلمانی است. در هر حال در این مسیر وجود جامعه مدنی وجود نظم اجتماعی و وجود دولت مفروض است. مبارزه سیاسی میان این نیروها شکل انقلاب، کودتا و یا انتخابات پارلمانی میگیرد اما هر دو طرف به وجود جامعه و حفظ مدنیت در جامعه پابند هستند. دنیای امروز شاهد تولد یا شاید باید گفت پا گرفتن جریاناتی شده است که ایستگاه بعدی در استراتژی آنها فروپاشی جامعه، تبدیل عنوان سناریو سیاه و سناریو سفید در سرنگونی جمهوری اسلامی از آن یاد کرده ایم. برای بخش مهمی از اپوزیسیون، هم ما و هم برای بورژوازی، مبارزه سیاسی، قیام، انقلاب یا کودتا، مسیری است که در ابتدای آن جامعه، نظام و دولت معینی هست و در آخر آن هم جامعه، نظام و دولت دیگری قرار دارد. برای ما اول این مسیر جمهوری اسلامی است و سر بعدی این خط جمهوری سوسیالیستی. برای بخش مهمی از بورژوازی سر بعدی نظام سلطنتی یا پارلمانی است. در هر حال در این مسیر وجود جامعه مدنی وجود نظم اجتماعی و وجود دولت مفروض است. مبارزه سیاسی میان این نیروها شکل انقلاب، کودتا و یا انتخابات پارلمانی میگیرد اما هر دو طرف به وجود جامعه و حفظ مدنیت در جامعه پابند هستند.

کردن ایران به عراق دیگری است. اینها هم نوع قومی (مثل زحمتکشان و الحواز و ناسیونالیست های ترک و غیره) دارند و هم نوع مذهبی - ملی (مثل مجاهدین خلق و غیره). اینها نیروهای سناریو سیاه هستند. بخشی از ناسیونالیست ها و نیروهای قوم پرست در ایران در مقابل جامعه ایران راه فروپاشی مدنیت و راه سناریو سیاه را قرار میدهد. ناسیونالیسم، ناسیونالیسم است و همه انواع آن ارتجاعی هستند. اما نیروهائی هستند که علاوه بر این دارند کل جامعه را به عمق یک تباهی سوق میدهند. این نیروهای سیاسی، چه ناسیونالیست باشند و چه مذهبی، موقعیت جدید و خطر جدیدی را در مقابل جامعه قرار میدهند که با سایر نیروهای ناسیونالیست و یا مذهبی متفاوت است. و در نتیجه بعد جدیدی به فعالیت و تبلیغات ما میدهند - ما را در مقابل وظایف دیگری قرار میدهد. بدون وجود این نیروها و

بدون وجود خطر سناریو سیاه مثلاً بحث از گارد آزادی در خارج از کردستان موضوعیتی ندارد. ممانعت از تحقق سناریو سیاه به کار ما ابعاد جدیدی داده است، سرعت و نوع تاکیدات ما در بسیج و سازماندهی متفاوت کرده است. شاه بیت و پرچم قومی این حرکت ناسیونالیستی جدید فدرالیسم قومی است. حزب دمکرات کردستان ایران تا وقتی خودمختاری میخواست یک نیرو بورژوازی بود که میخواست در محل سهم بیشتری از ثروت و امکانات جامعه از بدست آورد. وقتی طرفدار فدرالیسم شده به حرکت دیگری پیوسته است. تشخیص این دو مسیر برای هر نیروی سیاسی حیاتی است. با بورژوا اولی باید به سبک کلاسیک مبارزه کرد، انقلاب و قیام را سازمان داد، اما این دومی را باید با قدرت سرکوب نمود. بورژوا اولی از سر منفعت طبقاتی خود نمیخواهد جامعه بپاشد و بورژوازی دومی از همین سر درست میخواهد جامعه

ستم ملی یکی از انواع ستم هائی است که وجود دارد و غالباً از سایر ستم ها کم ستم تر است. مثلاً در قیاس با ستم بر زنان یا ستم بر طبقه کارگر یا ستم بر کودکان، ستم ملی بسیار ملایم است. مسئله این است که در شرایط خاصی به همت ناسیونالیست ها مسئله ملی عروج میکند و جنبش ملی شکل میگیرد. پاسخ ستم ملی البته جنبش ملی نیست، همانطور که پاسخ ستم بر زن این نیست که باید کشور را مردانه - زنانه کرد. جنبش ملی یک پاسخ است و غلط ترین پاسخ جائی که مستقل از خواست ما مسئله ملی عروج کرده و جنبش ملی راه افتاده است ما باید برای این مسئله راه حل ی را جلو بگذاریم. این راه حل همان است که در برنامه ما آمده است. رفتارندم برای تصمیم در مورد ماندن با بقیه مردم ایران بعنوان شهروندان متساوی الحقوق و یا جدائی. اما امروز ما در جهان با صورت مسئله جدیدی روبرو هستیم. مسئله ای که ما تحت عنوان سناریو سیاه و سناریو سفید در سرنگونی جمهوری اسلامی از آن یاد کرده ایم. برای بخش مهمی از اپوزیسیون، هم ما و هم برای بورژوازی، مبارزه سیاسی، قیام، انقلاب یا کودتا، مسیری است که در ابتدای آن جامعه، نظام و دولت معینی هست و در آخر آن هم جامعه، نظام و دولت دیگری قرار دارد. برای ما اول این مسیر جمهوری اسلامی است و سر بعدی این خط جمهوری سوسیالیستی. برای بخش مهمی از بورژوازی سر بعدی نظام سلطنتی یا پارلمانی است. در هر حال در این مسیر وجود جامعه مدنی وجود نظم اجتماعی و وجود دولت مفروض است. مبارزه سیاسی میان این نیروها شکل انقلاب، کودتا و یا انتخابات پارلمانی میگیرد اما هر دو طرف به وجود جامعه و حفظ مدنیت در جامعه پابند هستند.

<http://hekmat.public-archive.net/fa/0810fa.html>

راستش مرزبندی ما با اینها قبل از آنکه ربطی به "اخلاق سیاسی" و چرندیاتی از این دست داشته باشد پایه مادی و طبقاتی دارد و به قدمت عمر ۲۰۰ ساله بورژوازی در دنیا است. ما نه سخنور، نه متعلق و نه حامی آن طبقه ای هستیم که بودنش را با استثمار و مکیدن هر روزه خون کارگر توجیه میکند. آنچه قرار است زیر بال لیبرالها و امثال عشقیار را بگیرد تا

دیروز جمهوری اسلامی و عبای آخوند بود امروز شغل سلطنت و عصای شکسته آمریکا و غرب که در جنگ علیه عراق دو نصف شد. معلوم شد که قرار گرفتن در کمپ سوخته موسوم به "نظم نوین جهانی؛ هیئت حاکمه آمریکا، چیزی جز پروبال دادن و اتفاقاً قدرتمند کردن اسلام سیاسی و کنترهای قومی در خاورمیانه نیست. معلوم شد که اتفاقاً

نمی توان آزادی را در لافسه دموکراسی پیچید و دم از آزادیخواهی زد. اینها مجوزشان را به عنوان حاکمین مشروع دانشگاه از سرکوب هر روزه مردم توسط رژیم اسلامی و دامن زدن به فضای جنگی در ایران می گیرند. چرا حتی یک کلمه در مقابل کشتار و ترور زنان در حاکمیت اسلامی، دستگیری، جرح و بعضاً قتل کارگران معترض و

دارد! تقصیر هیچ کس نیست که اینها با سراسیمگی تمام به فحاشی علیه چپها رو آورده اند. یک حرکت مشروع و سیاسی و پیشرو در جریان است که دارد خود را با پرچم آزادی و برابری تداعی می کند و در حین کار گریبان حامیان مرتجع سرمایه، چون لیبرالها را هم گرفته است. ۱۶ آذر تنها گوشه کوچکی از این حرکت سیاسی در جامعه بود

کمونیستهای توسط رژیم و باجخوری های هر روزه شان از مردم و لاس زدن آشکار این طیف با خود عالیجنابان حکومتی و بیرون حکومتی همچون ناسیونالیستها و دیوانه های آریایی سخن نمی گویند؟! در عوض با کوچکترین بهانه علیه چپها در دانشگاه درفشانی می کنند؟! می توانند عاقلتر باشند و سیاست درست تری در پیش گیرند! چه اشکالی